

خالد شوقی کے لامحبت کلمہ	آیہا الفایون عن لطف سے
روز و شب و نرس خیال شہادت	فانما لقوا من حیا کلم خبیر

خاتمة الطبع

تسائیس خدای سخن آفرین کہ لفظ را با معنی میوید بخشید و غار و رنگ قبول بر چهره شایب
 شیرین ادای نظم مالیدہ شمای صاحب جوامع الکلم کہ با امی بودن تا بشیو بیالی زبان
 منطقیان عرب و عجم را الف و اع عجربیشانی و مہر سکوت برب نہاد پس این قصہ سادہ
 بدرالدین چاہیست از آلمان فکر بلند آمد و خواص نکتہ سخن کہ از قلم وقت پسند و
 از بند آمدہ لیلی او ایانید نقاب خرابر و کشیدہ کہ دست ہوس تا پرودہ محل آہنا
 رسیدہ دقیقه سخن نزاکت آئین ذہان سرخ نمود کہ از پر تو این نشان اوج
 فصاحت شمع و شبتان او را گنہد و شرف مکان با یک بن چشمہا سیاہ کرد کہ از جہا
 جہان افروز این آب پیکر ان چرخ بلاغت شہی آب و بند جزویدہ در ان جوہر شناس
 قدر لالی ثریا تبارش کہ دریافت نماید و غیر سبلان پیش اساس نگ یو اقیست ابدارش
 کہ او نظر آید نظار گیا نیکہ یک جلوه حسن و لاویز این خمیرہ عناد دید ماند از عرق ریز بیا
 و وادی طلب آہنہ چنین خویا و کشیدہ اندسہ بقت میون نصید معنیہای ناز او +
 کہ شرح حکمتہ احسن ست مرکان در از او + سلامی سخن بالغ کلان و بروی و سبب
 بینی سرگریبان آوردہ نظر پریشت پا ووضہ بدخیال بینی کہ اشک نہاست از ویدہ روا
 و لب حسرت کیدہ بدان سے لولو از زگرس فرو بارید گل بدآب داو + و زگرگ رنج
 ماسن غاب داوہ با جلد زلف و خال تو صیغ و تندیب گرفتہ پیش ازین جامی و کر و ہونہ

در این کتاب
 از کتب نفیس
 در دسترس
 است
 در کتابخانه
 ملی
 ایران

نگار طبع پذیرفته بود اکنون که زمانه بطول بجای میآید اول بی عزیز الوجودش گردانید
 و متاع تجار از آن نشانی نماند و بزرگان سواهی و ستانی نماندند ناشر نورانی شاکم مهر منشی
 نو کشور با ثبات در سال دوششصد و نود و از حجت مقدسین پانزده رسید و -
 صبح شبی که بلال بر خود بالنده ماه رمضان بدرگه زویر ختام پوشید فقط

تمت تمام شد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای نام تو حرز بر جاہنا	لاست بحد تو زباہنا	از اہل حسد و کمال اور اک
در کنہ تو هست ما عرفناک	از با برسان و رو و جید	بر روح رسول پاک احمد
بر آل و صحابہ اش پس از و	رحمت با و از تو پیوستے	بعد ازین برای بران طہرت

گنجین بلند طبیعت تکوینت که قصای پرچام درستان معانی شمع ماه فہر سوختہ است و اورا کش
 طبع و قاور نفس و گلو سوختہ رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خورشید می شکند
 و علوم معانیش دعوی مقابلہ با نظم شریا میکند و انس فداش کاہن الیا قوت و المربان
 و فواد عوادش لم یطیبہن الین قلبہم ولا جان و چون این عسروس زیبا شاہد عمارین
 خزنونان مطیع نشی نول کشور غازہ طبع بر کشید و در نظر نظارگیان مشتاق آما وہ
 جلوہ آریہا گردید پندہ سراپا عصیان کمترین اہل جان عاری از علم و فن نابلد شاہراہ سخن
 گنگا رخی و جلی محمد اویلی غنی عنہ کہ از غایت قلت بضاعت و قصور باعث غسلا
 از صبح غنیدند و در مرہ ماہران لب بحرف و حکایت نمینب با ندیس از نطفہ ثانی و حل غوا بعض
 و صفات بعض فواد دین کتاب مجمع این مجالہ پر و رحمت و فرہنگ لغات و کنا یا تشس
 کہ عقدہ انکار آن تواند کشاد و ہم بیایمی و گیر نفع خواہد داد و فرامہم ساخت و یکہ اکثر اشارتہش

از عالم تشبیحات و استعارات و اصطلاحات خاص و کتب لغت کتبی می آید که در این معنی
توافق در خاطر صاحب نظران همچون تروی می نماید اینک به معنای فضل زیوان قدم بجای
راه مقصود بر می آید هر چه پوشی زلات سازد کریان مهیو دارم

<p>باب الالف آهوه آفتاب ای که در من این شمشیر گوهر این قصیده اثر نشان قدم اطوبه شادمانده نام ساز اخلال زین لب سارگان این علامت نمود در نجوم کجاست آهوی آتش نشان آفتاب آیین نام پادشاهی آب بقر اشک سرخ آنچه تنگ دورای جاب آتش باو آور لب آویرای قیر حروف از دانی سیاه سر مسلم آب بیان آتش بسیار گرم اشک زینجا کواکب آهوی ز آفتاب امام چارمین حضرت علی آتشین سیرج که در خانه آفتاب ازین نون بر خبت ازین نون</p>	<p>اختر سردار و اشک اطللس بیاد شب ارغوان رخ اوزان صریح مسلم آب ارغوان خون آتش گویا لب اوبم شب و آسمان ابله جام حساب ابریشم مارچنگ آتش تر شراب انک ای لفظ قتل اختر شفق آلود اشک سرخ آینه تبه رخسار آتش کنایه از خسار آب خشک پیاله اور لب و خون ایوان ماه برج سرطان افسر باقوت خورشید اژدر تیغ ابرتر مراد</p>	<p>از دانی بی گوهر تین فلک که همین قدر ستاره در است آفتاب ساغر شرب این نانه این قصیده آب حیات مراد از سخن آینه و لالا ماه اعمی کنایه از برج عقرب آینه اسکندر کاغذ آب شور اشک اطللس مراد از ابر ابرش سپیکه بر خنایش نقاط مخالف رنگ او باشد آتش از چشمش ارش نام سپلوان اتم نیستان اهل و ارضه اهل دولت چه قراضه ریزه ز دست ایام کلوح اندازد به آخرین شعبان درن شراب بسیار خورند درستی هم خشک کلوح اندازی</p>	<p>ازین زر کواکب ازوم نام سوزانی برگ کتاب شرد و پاژم ارقم مار سپه آصف بن خیاض پریلیان احما پرتو سپه آندر صطبل باب الباء العربیه باوام چشم بیت کیک پیرفت کتوشکی از کوب جانب شمال - بچکان رود اشک و بجم بزه برج حمل برک نشان پر آب بقرم خسار بدر پیاله بگرانهها اشعار نو بازرین پندیر اقلاب برگ نبشته حروف برف خشک کاغذ باه بان مراد از شاخ بحر تلخ سمندر</p>
--	--	--	---

ترک سیاه خدار قلم	پنج دریا انگشتان	پشتیده بلند	پوی اسپ سر بیج اسپ
تاجدار بالای دار	پایله زرو و پایه زرو	باغنده پنیه بزوه نبدی	بادام چنگ چنگ آنکه شور بود
تارسیکی و تیر مرد	وپایه زعفر آفتاب	کاله و اینجا مراد از کوب	پیشق خور پیاله باصبار شبر
تش تیشه بزرگ	پروه سبز زرافه و آفتاب	بحر دست مدوح	برساوس نام شکل کوب
تق پرده	باصبار کواکب	بیجاوه کمر با	پادشاه جهانگیر عالم بالا آفتاب
توده نام گیاه	پنج نون انگشتان	بلیک بیای ببول تسی از کوب	بو مخف بو و
تیمه	پنج شوی مطرب زهره	باد آتشین غلب آفتاب	سبد حل شد شراب
باب التار المثلثه	باصبار آنکه برای شوش	سوق و غلب چکل چیست	بغینده ستاره
شیرا اشک و دندان	سیاره از انبه آفتاب نوش	پوشاله مراد از ان دندان	برگ چار دست
شعبان کنایه پشمشیر	پیمپده مار خا و لعن	نور بد بوی و هن	برگ گیری از او ای کوف
باب اکیم العربی	پسته شور لب	باختر معرب	که وال است بقر نیه مقام
بنج چشم	پر ام آراسته	بم زحل آسمان بنمتم	یا کعبه و از ان الف صالح
جدی نام تابه که است بک	پر نیان کسوت سفید	بیت پشیه بنمند کمال	یا چار بو و جارش ای پنهان
میش صیش تاریکی و ابر	باب التار العونیة	یوسلیک نام پرده از مو	فل چار و کیکه جمله شست شود
جام زرو زرو آفتاب	ترک مست چشم	باب لبار الفارسیه	وزان حاصل موجود میگردد
خزده آخزده لفظه	تیر عطارد	پسته و هن	چار خوش گرو یا آنکه و چای
که نه میشود آن ریه خدایت	تغنی غم و مشقت	پنج هلال انگشتان	بار جاران گرو و از ان نیم
وزان حرف جم حاصل آید یا	تا شیر روشنی و نیل و چین	پر وین دندان و جناب	برای پرده چار بچیل است
مخبر و ده که صد بشدین	و بمعنی بطلمعرب است	پسته در جان ش لب لعل	باشکونی بازگونی
صوت قاف موجود گردد	تنگنای لعل شاگان	پستان شب ماه	بکر چرخ زهره
بنیت اسپ کوتل	ترسا پایله	و شیرش کنایه از شعاع او	بعم نام کی از اولیا که بچا
جامه زرعید زرعید اوست	تاج لعل ترک زور و ترخ	پیل بالا ای برابر	او حضرت موسی و تیر ز قارشه
جود بفسخ باران	زیاس ترک نشان از قبا	قدیل یعنی بسیار	در حق ابو عای بگرداو و رعد

<p>جبه بان - محسوب جم حضرت سلیمان</p>	<p>چشمه سیاب کواکب چشم ترو دهن صراحت چرب فسب</p>	<p>خرمین ماه خون دل میم شرب سرخ خونی نگشت چهره خشن</p>	<p>آرزای سلیخ ماه ابان تا بعد شش سال کسی یکماه موجود گرد و در بند از لوند گویند -</p>
<p>باب حکیم الفارسی چارزن و چارکاد و چار ربع چار عنصر -</p>	<p>چشمه بی نم آفتاب چوگان مشکین زلف چاه زخندان</p>	<p>سرخ و سفید باشند خوان زر روی زرد خضر مراد از امام</p>	<p>خونق نام محل بهرام</p>
<p>چنگ کنایه از هلال چاه زهره برج سنبه که خا ویله زهره است</p>	<p>چشم کتاب قرآن شریف چرخ زره چو افغان قندیل چوگان سیمین هلال</p>	<p>خا کاغذ خروج بر پا و مراد از هلال خورشید رو</p>	<p>باب الدال الممل درج در دهن دانه کنایه از تاره</p>
<p>چین رخ و کاغذ چرم وارید تلک باعتبار خم چشمه حیوان قران امام</p>	<p>چرخ زدن مراد از حرکت چاپ و پنج قاروه ای فلک دقارور و شیشه است</p>	<p>خبر زده شمع آفتاب خاتون هفت قلعه زهره خیمه بنور خیمه جو و زرد</p>	<p>دانه غیر مرومک دانه قیر زلف دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند</p>
<p>چاره ای ده چار بار که چو بل شود و از ان میست چاوش نام شکی از کواکب</p>	<p>باب احکام الممل چشمه دوات حلقه وار غلام</p>	<p>آسمان خون خروس شراب خار خط خسار</p>	<p>دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند بق کتاب از سکه در زمین خسوف</p>
<p>چاره کی مراد از چار لفظ چاه اعتبار عدو حاصل یعنی لفظ جام از ان بدون آید</p>	<p>حاصل نام طایر سفید حصه سنگریزه حسینی نام پرده سبزی</p>	<p>خاکستر کنایه از مراد خون بسته لب خسته مسخره چو زخندان</p>	<p>دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند</p>
<p>چادریه و چادر استعاره روشنی او چاره صد یعنی چار اول</p>	<p>باب اخبار الممل خور آفتاب و خورون تخت زرد خیمه زرین و خسوف</p>	<p>خاکستر کنایه از مراد خون بسته لب خسته مسخره چو زخندان</p>	<p>دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند</p>
<p>چشمه سوی در سینه ای مردم نیک دلیل اند</p>	<p>مشرق و خود بو او مجبول مراد از آفتاب</p>	<p>کیسالی آمد باشد بخان</p>	<p>دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند دو شکافی شراب جسته خود که بگیرد و بند</p>

دو عروس عیش و مویک	دوق کنایه از گدائے	با اعتبار ناخن
دریای قار آسمان	دورم نیز سگزن	ریشش بازو
دریا کف دست مدوح	دوده خالص	رشته مرادیه صف و ا
دل زرد مرگ چه مراد	دماغ تباہ خیال فاسد	رواق سیح چرخ چام
از دل قلب و از زکر کم	دان نهد تمویذ بنیازند	ریش بالفتح مسافت دو
و مقلوب کرم مرگ است	دیسر پاک	دست بندی گولی
و این لغتین پنج ستاره اند	باب الرار محمله	رقیه برون خنیه فسون
منزل قمر که در گل و پسته	روی چو نیاہ یعنی زرد	رنگ رنگان آفتاب
کو گردو	روز کاغذ	راوی نام پرده از موسیقی
دائرہ عظمی فلک منجم	رومی بیغ فرج عتبار تبار	ریت نام پرده دیگر
دو نون شکل دو پارہ بعد	روم روی رخ و روز کاغذ	باب الرار محمله
شق القمر	روز بارقام قیامت	زربین ساغر وزین صدف
داحول بو او محمول	رخص نام ستاره که در میان	زربین سپر آفتاب
درگاه بادشاهان و بیوتی که	تین اسی از در فلک است	زوق در یاد دل کشتی شراب
سلاطین محبت نشستن سادو	روح بالفتح خوشه	زنگار کنایه از خط
دریای کله شب	ربیع بوعده کست	زین پلنگ ابلق باعتبار تخم
دروازه مشک مردک	ربیع حاصل	زرقه دانه که طایر از گلو بر آید
دیوشاهان کن ابر با اعتبار قمر	رشته زربین نیک سفید	زردین بچرمی اندازد
دوده خاندان	رخساخت رخشان	زعفرانی معجر متاب
دوسه سیاه بندی کاجل	رومی زنگی جبین مسلم	زنگی شب
دریای گون می مقلوب است	روا عودی شب	زرد خن و زردوشنی آفتاب
دوره لغتین سپر	رباب ابر	زرق کنایه بدان
درک لغتین طبقه و وزخ	رومیان ماه فغان گشتان	زرنیه تیر مسلم
دو عروس عیش و مویک	دوق کنایه از گدائے	با اعتبار ناخن
دریای قار آسمان	دورم نیز سگزن	ریشش بازو
دریا کف دست مدوح	دوده خالص	رشته مرادیه صف و ا
دل زرد مرگ چه مراد	دماغ تباہ خیال فاسد	رواق سیح چرخ چام
از دل قلب و از زکر کم	دان نهد تمویذ بنیازند	ریش بالفتح مسافت دو
و مقلوب کرم مرگ است	دیسر پاک	دست بندی گولی
و این لغتین پنج ستاره اند	باب الرار محمله	رقیه برون خنیه فسون
منزل قمر که در گل و پسته	روی چو نیاہ یعنی زرد	رنگ رنگان آفتاب
کو گردو	روز کاغذ	راوی نام پرده از موسیقی
دائرہ عظمی فلک منجم	رومی بیغ فرج عتبار تبار	ریت نام پرده دیگر
دو نون شکل دو پارہ بعد	روم روی رخ و روز کاغذ	باب الرار محمله
شق القمر	روز بارقام قیامت	زربین ساغر وزین صدف
داحول بو او محمول	رخص نام ستاره که در میان	زربین سپر آفتاب
درگاه بادشاهان و بیوتی که	تین اسی از در فلک است	زوق در یاد دل کشتی شراب
سلاطین محبت نشستن سادو	روح بالفتح خوشه	زنگار کنایه از خط
دریای کله شب	ربیع بوعده کست	زین پلنگ ابلق باعتبار تخم
دروازه مشک مردک	ربیع حاصل	زرقه دانه که طایر از گلو بر آید
دیوشاهان کن ابر با اعتبار قمر	رشته زربین نیک سفید	زردین بچرمی اندازد
دوده خاندان	رخساخت رخشان	زعفرانی معجر متاب
دوسه سیاه بندی کاجل	رومی زنگی جبین مسلم	زنگی شب
دریای گون می مقلوب است	روا عودی شب	زرد خن و زردوشنی آفتاب
دوره لغتین سپر	رباب ابر	زرق کنایه بدان
درک لغتین طبقه و وزخ	رومیان ماه فغان گشتان	زرنیه تیر مسلم

دو عروس عیش و مویک
 دریای قار آسمان
 دریا کف دست مدوح
 دل زرد مرگ چه مراد
 از دل قلب و از زکر کم
 و مقلوب کرم مرگ است
 و این لغتین پنج ستاره اند
 منزل قمر که در گل و پسته
 کو گردو
 دائرہ عظمی فلک منجم
 دو نون شکل دو پارہ بعد
 شق القمر
 داحول بو او محمول
 درگاه بادشاهان و بیوتی که
 سلاطین محبت نشستن سادو
 دریای کله شب
 دروازه مشک مردک
 دیوشاهان کن ابر با اعتبار قمر
 دوده خاندان
 دوسه سیاه بندی کاجل
 دریای گون می مقلوب است
 دوره لغتین سپر
 درک لغتین طبقه و وزخ

دو عروس عیش و مویک
 دریای قار آسمان
 دریا کف دست مدوح
 دل زرد مرگ چه مراد
 از دل قلب و از زکر کم
 و مقلوب کرم مرگ است
 و این لغتین پنج ستاره اند
 منزل قمر که در گل و پسته
 کو گردو
 دائرہ عظمی فلک منجم
 دو نون شکل دو پارہ بعد
 شق القمر
 داحول بو او محمول
 درگاه بادشاهان و بیوتی که
 سلاطین محبت نشستن سادو
 دریای کله شب
 دروازه مشک مردک
 دیوشاهان کن ابر با اعتبار قمر
 دوده خاندان
 دوسه سیاه بندی کاجل
 دریای گون می مقلوب است
 دوره لغتین سپر
 درک لغتین طبقه و وزخ

دو عروس عیش و مویک
 دریای قار آسمان
 دریا کف دست مدوح
 دل زرد مرگ چه مراد
 از دل قلب و از زکر کم
 و مقلوب کرم مرگ است
 و این لغتین پنج ستاره اند
 منزل قمر که در گل و پسته
 کو گردو
 دائرہ عظمی فلک منجم
 دو نون شکل دو پارہ بعد
 شق القمر
 داحول بو او محمول
 درگاه بادشاهان و بیوتی که
 سلاطین محبت نشستن سادو
 دریای کله شب
 دروازه مشک مردک
 دیوشاهان کن ابر با اعتبار قمر
 دوده خاندان
 دوسه سیاه بندی کاجل
 دریای گون می مقلوب است
 دوره لغتین سپر
 درک لغتین طبقه و وزخ

دو عروس عیش و مویک
 دریای قار آسمان
 دریا کف دست مدوح
 دل زرد مرگ چه مراد
 از دل قلب و از زکر کم
 و مقلوب کرم مرگ است
 و این لغتین پنج ستاره اند
 منزل قمر که در گل و پسته
 کو گردو
 دائرہ عظمی فلک منجم
 دو نون شکل دو پارہ بعد
 شق القمر
 داحول بو او محمول
 درگاه بادشاهان و بیوتی که
 سلاطین محبت نشستن سادو
 دریای کله شب
 دروازه مشک مردک
 دیوشاهان کن ابر با اعتبار قمر
 دوده خاندان
 دوسه سیاه بندی کاجل
 دریای گون می مقلوب است
 دوره لغتین سپر
 درک لغتین طبقه و وزخ

<p>زابل پلاس لوح خش خشک که غلات از پارچه کشد زنگی ز جسته لم زمین باد زخ سیاه شب زرقب انور چه مقلوب زر زیت -</p>	<p>زند به شان سرارده سبز خیام ستارگان آمان زومین بواج و مبول بیو کوچک زخ زدن لاف و طغذون باب لمر امارت هاسیم زاله مراد قطره خوی و دین</p>	<p>سودا سکندر سابق شعبان که می نامیم سحر رخسار سفره زرین رو زرد سین کمان ماه نو</p>	<p>سوز و پریای عرب مراد آن می ست چو دیار العریبیم گویم و چون سوز یکبندی کرد سایه دار سبب زود سیاغ ترس کند و رنگ و نام پادشاهی بزرگ -</p>
<p>ندو شمشادش قلم زمین ز عرفان رخ زرد - زبان شعله نام ستاره کدوم طلوعش دعا ستا باشد زاده کوکار هسیون زنگی گریان شب اعتبار</p>	<p>ترخ صبا مراد از شکست و ترخ متسه باشد - تارخا بیوده باب اسین المومله</p>	<p>سپاده ک روشنی آفتاب سوز شب - سفیده روز سنبل دوت زلف ستاره جوهر شیر چشم</p>	<p>سپیدی سنگ کنایه از منلی قر خوانام که بشکل سگ است سبز کبوتر مراد از جبرئیل سندل آله آنگران که بران تهن را نثاره گویند نهدی نهالی و هم گنگه بی باغ که باغ بر تخته در بزند و حلقه بلان زندا صاحبخانه خوار شود -</p>
<p>زیر نام گیاهی زرد زنجیر زلف - زرد رنگ افعی زرد آفرین زنگی بچه نیا مردک زومین افعی خط سبز و زرد زنگاری سپر آسمان زرد خط سبز زجاج مراد از ابر</p>	<p>سلطان عالم خدا تعالی سده سپر سواکب نشه که حیوانات نباتات و مهر پندارند سده و حرد سه خواهر نباتات سبز تیغ و خط و فلک سنبل تر خط سمن زار رخسار ستاره اشک شکسته زنگی زلف سپر کنایه از آفتاب سرگشتان سخن عم گویند سنبل مرغول سوز پدید تسبیم دیر کنایه باشتا</p>	<p>سلسله سلطه سرخول نام گی از کواکب سی و یک دانه قصیده سویک شعر - سرای مشتری بیج حوت ساز زنگار مردمان سوز کنایه از خط و سیاه سقطه ساقط الاصابه سیر لباسان بهشتیان سکسری دیوانه گنگ سیاه کاغذ و اشک سایه زلف</p>	<p>سندل آله آنگران که بران تهن را نثاره گویند نهدی نهالی و هم گنگه بی باغ که باغ بر تخته در بزند و حلقه بلان زندا صاحبخانه خوار شود - سقط و سیله عقد کمر خیره سبزل با کسر میران سید پادام مسلم سندان نهدی چیت سپادوس نام باوقا سینه شرمند و سوز سرسین کنایه از گنج</p>

سپاهان نام پرده از موی	ششمن و سلم زر	شاه حرم آباد لایزال و معانی	طغلی بند و مروک
باب الشین المجره	شکر فشان کردن لب سخن	جل شان	طوطی پران گردن عتسبا
شکر لب بوسه	یکو گفتن	باب الصاوا الممله	سبک رنگ تن
شیشه نوا ناز دل	شاخ مری آله جربیت	صوفی کله زخار	طاول شیبیه ماه
ششاد سد	شور و منطرب کند حسرت نماید	صف مور خط	طوطی شکر خای منگی گستر
شاه مغرب و شاه چین قشا	شب معان و روان	صبح رو	مراود از شاعر شیرین گو
شاه و شاه باز سحر و شمع	شاخ باد طس که بدان	صفا رشی و غمی و ریخ رو	طبق بنیاد طاق اخضر
گن چایم و شمع و لوق خضر	شاد ب خورد	صاود چشم	وطاس ابکون و طاس بنو
و شیر سحر و شاه شمع زودا	ششیه با کسر آوا و آپ	صوه بیان بپسید	اسمان
وشانه زمین و شاه نخران	شکر گون گل کتاب از چیز کنگ	صوت کج چار صد صورت	طوطی سده زمین جبریل
و شاه بکی و شاهین زامه	شور و موی با یکی چون هوا	صفا چار صد عدد و ارد	طغلی رید گوش دف
آفتاب	مخل بارو -	صبح دوم صبح صادق	طاس بکون شرم سفید ماه
شاه زنگه شاه شام ماه	شاور روان نیمه صه	صده بالضم پیر این	طوطی طاس بر آن عتبا
شیر و شیر کردن شیر زربج	شاخ شاخ ریزه ریزه	صغری علامت برج شور	کواکب
سد	شبه شکیت سیاه و فزاد	صدا به صفا و خست کج	طبق لعل پیاله شراب
شش منبت تمام عالم	از ان مروک	باب الصاوا المجره	طاسک چشم طاسی
شوق روی سنج و خون	شعر با شمع جامه	ضعف گل یکصد چه عدد	باشد بر بنزوه
شام و شب دوات	شهره مرص	گل نچاه است	طوطی سلب سبز جامه
وزلف و خط	شاخ گوزن بلال	ضرفام شیر	طاکس سده و شیان
شیر کاغذ و صبح و ریخ نیا	شاره چادر و دستار	ضرب بختین شریفین	جبریل علیه السلام
شبه شسته زلف	شوره درخت گزو گیاه	باب الطار الممله	طغلی سلم
شاه حبش شب	زمین شور و خلی که بدان	طاسک محض آفتاب	طاس پیر علی علیه السلام
شاخ و خفران کج و قدر	باروت سازند	طشت زر آفتاب	طوق بلال

طبق نام مرضی است که در پای استوران میشود	و عاری ز راند و ده آفتاب	غنچه دهن کنایه از کون غالیه نو	قبا با کسر شیخانه فراخ و کراک
خارم کیوان فلک زحل یعنی ختم چون زحل است	عقد مروارید اشک و غلغله عاشقانه بنام جبرئیل	غزال شب آفتاب عوزده یوا و مبول غنچه	باب القاف قوه تکه قلم پشیاخ کف دست
طرز ال بنا سے بند طفاوه بالضم وایره گرد	غیب زمار باعتبار نزاکت	غاب بیشه غسق سیاهی	با اعتبار انگشتان قطره آب تیغ
دانه آفتاب مفضل شیر خواره آفتاب بهباشم	غبر زنجیرنگ مو علاج کاغذ	غوره انگور خام که میخوش باشد	قبه زرق و قرص زرق آفتاب قوس ابرو
طرز بالفتح نام شهری حسن خیز	قازر مردیکه بجای حشر عیسی سلام	باب القام فیروزه روا آسمان	قوه قصاص قیر شب
باب الطار الحجه ظلمات دوات	ننده شده بود عبور نام ستاره آتشی	فندق عبارت از انگستان فرودخانه سرد وزیر	قد زلول شاکان را در روشی شش مرتبه بناوه
عقیق اشک سنج و لب و شراب	عکس اولی خدا یا مختل اول عالم صغری دنیا	ای خلوتخانه سر ماه یعنی برج سرطان که آبی است	از بسیار روشن قدر اول و همچنین تدریج قوس در حجاب
عقد شریا دندان عیسی مراد از مرد بزرگ و فاضل	عقرب شبرنگ زلف عراضه بالضم راه آورد	و راه را برای نیابت آفتاب وزیر خواند	قطران روغنی سیاه قلب اسد آفتاب چه
عقاب لب	عمارت نه ماه نه فلک عجب بفتح اول و ثالث نهر	فنگ پوستینی است سفید فرود قیامت	بول اسد سمن است و آن علامت شمس
عنب زلف و شب خط و دود	عراق نام پرده از موسیقی عشاق نام پرده دیگر از موسیقی	فشار شله و ستار فلات دشت	قلم جمع قلمه ای سحر هر چند قطره تنگ از شکر و غیره
عروس خاوه و عقای رز و شمشیر زین بر و شمشیر	باب العین الحجه غنچه زین همان بهباشم	فستق معرب است فرش زعفران و زین	قرباب با کسر غلاف شمشیر

تواره تققه	پاره آواز	کاوسه زرد قطره زرد کوب با قلم زرد	گل با دام کاغذ گندمای لاله شان شیر	نعل در پاش لب خنکو تبتان سیر تارگان
باب الکاف العربیه	کوکب	کوش مراد از شراب کوش نعل و نام شهری و ترکستان	خوزیز نعل به تارست خاری	شکر بند شب نخچه و خشه شعله اش
کافور خشک روز	گرگس زردین پر	کافور کبود غدیر آسمان	گل نشا و خار برابرست گنگ سخن چین مسلم	نعل ستاره بارب جتیا سخن روشن
نظر و زعفران و گل شاه	کمان سیخ برج قوس	کود مراد از سرین کوشاسپ نام سپر طماسپ	کاوشک شراب درج شور گردون مراد از شپ	گلن نه مردین تمان لحمه بالغش کردی و باغتم
بر و فام چنانکه گویند	کم شوی مشو سعد	کافورین جامه مستغنیث کتاب بختین گیاهی است	گوی سین رخسار باب اللام	پاره گیاه خشک میان گیاه تر لولوی مشو قطره چشم
فرایع بختند و بسیار	که یافتند ای نیافتند	که از ان برن و کاغذ سازند	لاله شراب و خون درخ	لای سیه شب لباچه کحاف
کیش ترکش و مزاجوزا	که خانه عطارد است	کاسه آب اشک کوره میوه نورسیده	شکر زنگبار خط لالای چشم مروک	لولی بچه متلون نعل زرد نقاب شراب
کاسه نعل چشم گریان	کاسه نقره چشم سفید ماه و لوف	کوشی زرد و کلاو زرد آفتاب	و لاله غلام حشمتی است لولوی تر اشک	با صبار شیشه که سبزه است نعل سیاه زیزاله رچوبه
کوکبه فوج	کشتی نعل پاره لاله	باب الکاف الفایسته	لاستان همان لاله شاست نصیرت شعریا افتاد	با اعتباری باب ایسم
کوشی نعل پاره لاله	کوشی نعل پاره لاله	نعل شراب و رخسار	در مراد از ان رخسار خشت لباس آل عباسی لباسیاد	ماه نو انگشتان و قلم و ابرو ماهی بچکان انگشتان
کوشی نعل پاره لاله	کوشی نعل پاره لاله	گرگ سیاهی و زب صبح کاغذ	نعل حل شده و نعل آب اشک سیخ	ماه کاغذ و رخ و نعل آب ماه سرخ گاه باورشید
کوشی نعل پاره لاله	کوشی نعل پاره لاله	کوشی نعل پاره لاله	گلن پودرم فلک با کوکب	که مدورت

<p>شک گل پوش خاک که خیار راهی پوشد ماهی برج حوت و پیاله شراب شک تر شب مغز مغز کتایه از روشنی مرغ سحر خوان یعنی بیل ماه دومه کتایه پیاله که دور باشد ماهه بیز و ماهه دار خادم خوان گستر مرغان آبی عازقان مصحف نه جلد نه فلک مرز و مجرین و مرغ زرین و صحران آفتاب و صحران خیمه است شک زلف و شب و آنچه بدان ماند مریم سر سله شوهر مغلوبیم دو آت</p>	<p>مال و مجد و عدو لفظ که صد باشد و مراد ازان غایت منجیق فلاخن معرب من چینیک مرغ قلمدان چار پیلو ماهی زین قلم زین مثل فسران مینای لعل انداز تیغ خون همه با طهارت و طهارت موی اندک مرغ تجله نور متعلق نور و عهد مینا آمان مویچه خط رخ و حرف ماه بنور است شب اسی او نور میجوشت منجوق ماهیچه علم میم ز اندوه ماه موی و موی که برض در دیده پدید شود مرغ صراحی شراب مار سفید صبح صاف</p>	<p>ماه چهار هفته هلال عرش بیخ اول قشاک شریعت در شام که کبوتر اینجا خوب میشود و مراد اینجا لامکان مرجان اشک سنج منزل هفتم کتاب ختم قرآن شریف چه در هفت روز مقرر کرده اند حجاز صدق مراد از خدی ستاره شک زره شکل باعتبار چشم و خم مصطبه شراب خانه منتقل کانون مریم تلخ موی نام نام پسر مایه نام پرده از موسیقی مخالف نام پرده دیگر مخالف نام پرده دیگر باب النون نثرن اشک و اختر نرگس بخواب چشم عشق</p>	<p>نه آورده نه پرده نه شوهر نه خرم فیروزه و نه چکان نه خوان و نه گلشن و نه قلعه مینا و نه مرغی نه فلک نقطه لعل وین نرگس شوخ چشم معشوق نسیرن دندان و اشک نیلی چادر و نیلی خیم و نیلی قفس آسمان نه طارم شمس و زره نه آمان که در شمس زو پدید شد نقره روز و رخ و آنچه بد ماند مثل کاغذ و غیره نقطه یا قوت آفتاب وین محبوب ننگ تیلگون تیغ نقطه زر و نگدان نه آفتاب نون ابرو نیمه خیمه است عدد و عدد لفظ نیمه شصت است نصف آن می باشد و مراد ازان حرف لام</p>
--	---	---	--

یا قوت تر و یا قوت ایدار	هفت آیت زر و هفت	نوک نفع نون و ضم خط	نخج باعتبار تسمی و هر دو
یا قوت حمر شراب سرخ	سج سیاره	سر هر جز الا یعنی منقار	نویسج باعتبار تساوی عدد
یکی ای چل که عذاین لفظ	بنده دنیا مروک	مرغان که بضم نیز آمده	لفظین که شصت باشد
هست	هفت خواهران بنات	نیم پیشه کم بایه	تقدیرین زرو اشک
یکی بدوا چل باوه که خط	هند و تیغ باعتبار آنکه سپهر	نماوند نام پرده موسیقی	نبات خط
لفظ او باشد و حاصل آن	هفت قلعه هفت آسمان	باب الواو	نیلوفر زلف و مثل آن
لفظی است	هزار ستون نام قصر مروک	ورق لاله رخ	زرد آهوان قیمت خردی
یک لکه مر او از آن آواز	هفت شاورون هفت قلم	ورم مر او از زیادتی	نقش دوسه بار دو صید و دو
صورت	هفت امام خلفا عباسیه	ورقا کبوتر و فاخته	نیم یعنی صد که عذاین لفظ
یک تنه یکم و تنه	هفت	و هق کند	نخچرخ سجد و سیاره زرها
بزرگ مردم چوکی	هزاره مخفف همواره	و میض روشنی	وزن
یاره دست برهن	هو او تعالی	باب الهام	بخشش
یشک چار و ندان چنین	هروج گلر ز آسمان	هند و گلر ز قباشب با	بنی بر وزن جی و آن شریف
بیاع و بازم	هشت میدان هشت	ستارگان	نقش بند روح مر او از آن ما
یوسف زین رسن و	باب الیاء الحقیقه	هرا سازه اسپ	و مر او از روح در بخار و جنت
زین سلب آفتاب	نخچه دندان	هند کنایه از مغرب و دوتا	نقادان علوی کواکب

خان الطبع

احمد الله که عیال نافع در مصطلحات و تشبیحات و استعارات قصائد بد چای مولفه مجمع کالات بیه بیج
 سعادت ششدر عیه بر سمار تحقیق قطب دانه تدقیق عذیب نغمه ساری گلستان لذعت قره
 سروستان براعت کشف غوامض علوم عقلی و نقلی مولوی مادی علی شاکر رحمة الله مطبع جناب
 منشئ لیل کشور واقع کاپور در ماه نومبر ۱۸۸۷